درباره درباره مذاکرات هسته ای!

اصلا مگر می شود شما دانشجوی این مملکت باشی و نشریه دانشجویی هم بدی؛ اما توی اون حرفی از مذاکرات لوزان به میان نیاری؟ یعنی واقعا به نظر شما این کار درست هست؟ مخصوصا الان که دیگه خرد و کلان، عامه و خاصه همه به نحوی در مورد مذاکرات هسته ای اظهار نظر می کنند؛ آیا زشت نیست که دانشجوی این مملکت نشریه بده و حرفی از مذاکرات هسته ای نزنه؟ اصلا چه موضوعی مهمتر از مذاکرات هسته ای و رفع تحریم های ظالمانه غرب علیه ملت ایران؟

شکی نیست که مذاکرات هسته ای از اهمیت بالایی برخوردار است. اما در این نشریه به جای این که درباره مذاکرات هسته ای حرفی زده شود؛ قرار است درباره درباره مذاکرات هسته ای بحث شود. یعنی پرسیده شود که چرا درباره مذاکرات هسته ای حرف زدن، تا این حد اهمیت دارد؟ طبیعی است که در جواب به این سوال گفته می شود: زیرا نتیجه این مذاکرات بر زندگی مردم تاثیر ملموس و قابل مشاهده ای خواهد داشت. به فرض که این حرف درست باشد؛ اما سوال دیگری اینجا مطرح می شود و آن هم اینکه آیا اموری وجود دارد که بر زندگی مردم تاثیر گذار باشد؛ اما ملموس و قابل مشاهده نباشد؟ درست مثل هوایی که پیرامون ما را فراگرفته است و نمی توان به آن اشاره کرد. اگر چنین اموری وجود دارد؛ پرداختن به آن ها تا چه حد اهمیت دارد؟ تا چه حد ما موظیم که به هوایی که در آن تنفس می کنیم هم فکر کنیم؟ (مشخص است که منظور از هوا، همان آب و هوا نیست.) مشکل اینجاست که مردم معمولا فکر می کنند که دیگران هم مثل خودشان می بینند و فکر می کنند و اگر کسی متفاوت از آنچه که آن ها می بیند؛ مسائل را ببیند و طرح کند؛ نگاه های منفی خود را روانه او می کنند. اما آیا می توان مسائل جامعه خودمان را طور دیگری فهمید؟ مثلا چگونه؟

غرب سال هاست که ما را تحریم کرده. ظالمانه ترین تحریم ها. و مهمترین تحریم غرب علیه ما نه تحریم نفتی است و نه تحریم بانکی. بلکه تحریم تاریخی است. غرب گذشته ما را از ما تحریم کرده و قریب به 200 سال است که دروازه ذهن و زبان انسان شرقی، بر دریافت های کمّی حاصل از تسلط تاریخ و تفکر غربی گشوده است. تا جایی که ما دیگر توان هم زبانی با بزرگان خود نظیر سعدی، حافظ، مولانا، ملاصدرای شیرازی و غیره را از دست داده ایم. چرا که عالَم آن ها و درک آن ها از هستی، با ما از زمین تا آسمان تفاوت دارد. باید دانست که مراد از غرب در اینجا، نه غرب سیاسی و نه غرب جغرافیایی، که غرب تاریخی است. غرب ما را در یک انفعال تاریخی قرار داده است. چرا که ما از یک سو از گذشته خود جدا شده ایم و از سوی دیگر به قافله تجدد هم نپیوسته ایم. و در میان این دو سرگردان و حیران مانده ایم. نه توانسته ایم در امتداد گذشته خود، جامعه ای مطلوب بسازیم و نه توانسته ایم مانند ژاپن به مقام رفیع توسعه یافتگی نائل بشویم. جامعه ای که در انفعال تاریخی قرار داشته باشد و عقل تاریخی در آن پژمرده باشد برای حل مشکلات خود به سراغ نسخه های بدلی می رود. یکی از این نسخه های بدلی که خود را بسیار قدرتمندتر از آنچه که هست؛ می نمایاند؛ سیاست است. به همین دلیل در جوامعی نظیر ما مردم به سیاست به چشم حلال تمام مشکلات خود نظر می کنند. و همگان دوای دردهای خود را از دامان آن جست و جو می کنند. و اینگونه سیاست، به گردابی تبدیل می شود که همه چیز را در درون خود می بلعد. و جالب است که در این میان، عده ای که همه مسائل را ساده و سطحی می فهمند؛ بر لزوم جمع میان دین و تجدد تاکید می کنند و می گوند چه اشکالی دارد که ما هم دین داری خودمان و آداب دینی خودمان و سنت هایمان را حفظ کنیم و هم یک کشور مدرن پیشرفته صنعتی باشیم؟ غافل از آن که تجدد خود یک دین است و اگر محور امور قرار گیرد؛ متناسب با غایات خود تمام اجزا پیرامونش را خواهد چید. و در یک اقلیم، دو پادشاه نگنجد. البته راه حل، بازگشت به عقب هم نیست. اما نکته مهم اینجاست که زمانی می توان به رسیدن به یک راه حل امید داشت که مسائل درست طرح بشوند. در جامعه ما مسائل آن قدر سطحی طرح می شوند که در نهایت راه حل هم سیاست معرفی می شود. باید دانست تا زمانی که راه حل خروج از تمامی مشکلات خود را سیاست می دانیم؛ هنوز مسائل جامعه بی تاریخ خودمان را درست فهم نکرده ایم.